



تربیت حقیقی در

دین پینی است
نه در

فرهنگ

مکتب تربیتی حقیقی برای بشر تنها
ادیان است و بس، و از ابتدا نیز این برنامه
انسان سازی تنها در دامن ادیان آغاز و
انجام پذیرفت و انسان جاهل و مغرور بر
معلومات محدود خود که (در تمام ادوار)
ابتدا اعلام خودمختاری نموده و تصور
میکرد که با وجود تعلیم و تربیت کذائی
نیازی بادیان ندارد، امروز نیز با تعصب
جاهلیت فطری خود نمیتواند نظرات
پیشینیان جاهل و غافل را پس گرفته و بار
دیگر بدامان دین (که خود روزی و روزگاری
از روی جهل و غفلت و غرور آنرا ملعبه قرار
داده و بابتدال کشانده است) پنهانده

محمد صبوری اردوبادی

گردد از اینرو در شرایط فعلی ، اولاد آدم نه به مکتب تربیتی حقیقی در فرهنگ خود دسترسی دارد و نه از مکتب تربیتی حقیقی آسمانی (بمانند سابق) بهره و نصیبی! پس در این میان مسئول کیست؟ هنوز جامعه نه تنها فرصت پاسخ بدین سؤال را بدست نیاورده بلکه حتی مجال شناختن و یافتن خود چنین سئوالی را هم پیدانکرده است .
حدود و مراتب تربیت در فرهنگ بشر

اگر فرهنگ بشر بفرض محال بتواند از عهده "تربیت" انسانها در محدوده قرار دادی نیز برآید و یا حتی باصطلاح امروزی در امر آموزش و پرورش متعهد خود توفیق حاصل نماید ، جنبه های پرورشی آن هرگز نمیتواند از محدوده استعداد های ظاهری (جسمی و روحی) انسان تجاوز کرده و در پرورش استعداد های باطنی و علوی درخور استحقاق روح انسانی - که میتواند تا سرحد مراتب برخورداری از کمالات عالییه معنوی و اشراقات درونی و کشف و شهود و بالاخره وصال بحق پیش رود - قدمهای مؤثری بردارد ، و نه در تضعیف جنبه ها و استعداد - های منفی و مبارزه با خودخواهی و ایجاد اخلاق بمفهوم حقیقی موفق گردد که موارد قابل طرح از این لحاظ بسیار زیاد است در اینجا بعنوان مثال بیکی از موارد ابتلا؛ عصر حاضر در کیفیت زندگی فردی و اجتماعی ملل غرب اشاره میکنیم :

چنانچه گفته شد فرهنگ بشر اگر در امر تربیت موفق گردد تنها در پرورش استعداد های ظاهری انسان میتواند توفیق یافته و از پرورش (حتی شناخت) استعداد - های باطنی و علوی او کاملاً بی خبر و وامانده است ، مثلاً "هرگز نمیتواند در روابط انسانی "عاطفه" را در دلها ایجاد نماید و روابط انسانی را در سایه عشق و محبت به هم نوع گرمتر و شیرین تر و پایدارتر سازد و بخاطر همین است که در تمدن غرب خلاء بزرگی از فقدان "عاطفه" نه تنها در بین افراد اجتماع بلکه در بین افراد خانواده حتی مابین پدر و مادر یا فرزند نیز کاملاً بیچشم میخورد ، که از آثار سوء آن حداقل نسل حاضر متأثر و متضرر گردیده و روانشناسان و متخصصین امور اجتماعی و تربیتی غرب را سخت در بن بست قرار داده و گرفتار ساخته است چراکه برخلاف انتظار دانشمندان نمایان از هرجا بیخبر عاطفه استعدادی نیست که بتوان بکمک عقل و علم و بدست یاری فرهنگ و تمدن و یا تکنیک و صنعت در دلها ایجاد نمود و یا پس از ایجاد بدین سادگی در پرورش و تثبیت آن موفق شد ، و لذا بی مهری پدر نسبت به فرزند یا اخبار و شرح حال جنایات و زجرهایی بدست پدران و مادران در حق اولادشان که هر روز زینت - بخش مطبوعات غرب میگردد بخوبی ناتوانی و واماندگی فرهنگ و تمدن غرب را در پرورش چنین استعدادی نشان میدهد و

بالعکس همین فرهنگ نه تنها محرکی بمانند
"عاطفه" از نظر دیگرخواهی و نوع دوستی
ندارد بلکه متقابلاً "درست در جهت مخالف

جنبه‌های اساسی تربیتی (بخصوص از نظر
ارزشهای اخلاقی) باشد مسلم است کمترین
ناثیری در بهبود روابط انسانی نداشته بلکه



آن وسایل و عوامل موثر بس قوی را فراهم
ساخته و در تقویت خودخواهیها و
خودپرستیها و انهدام عواطف نقش بسیار
مهمی بازی مینماید. وقتی فرهنگی فاقد

بسهام خود در قطع ارتباط انسانها و بلکه
در ایجاد جنگها تمام وسایل را درخود
فراهم نموده است، چرا که در چنین فرهنگ
و تمدن فاقد جنبه‌های اخلاقی، بعلت

غلبه خودخواهیها و فقدان عاطفه نوعی کافی است که تمام علوم و فنون و صنایع و قدرتهای مادی و اقتصادی و سیاسی و تجهیزات نظامی حتی موازین عقلی، درست در اختیار امیال و هوسها و تمایلات نفسانی و خودخواهیها و خودپرستیها قرار گرفته و خود از عوامل مهم افزایش سلطه و نفوذ و فرمانروائی غرایز نسبت بعقل و علم و عاطفه بشمار رود. برعکس دردین "تربیت" هم بمفهوم وسیع واقعی (یعنی تقویت و پرورش استعدادهای مثبت و تضعیف و بلکه انهدام استعدادهای منفی) را شامل و عهده دار است و هم "تربیت" بمفهومی که در محدوده اخلاق مطرح است، و بالاخره قدرت و توانائی پرورش استعدادهای ظاهری بلکه پرورش استعدادهای باطنی انسان در سطح نامحدودی در دین کاملا" ممکن و میسر است، که ایجاد و پرورش عاطفه (امری محال در فرهنگ بشر) در چنین مکتبی نه تنها از مشکلات و محالات نیست بلکه از ساده ترین و ابتدائی ترین مسائلی است که در ردیف جزئیات قرار میگیرد و در سایه تربیت اصولی مکتب آسمانی (که تنها نمونه کامل آن اسلام است) عاطفه بصورت استعدادی مشخص و موثر هم بطور ارثی وهم بطور اکتسابی در افراد و اجتماعات ایجاد و در بهبود روابط انسانی نقش بسیار مهمی بازی می کند.

اساس تربیت حقیقی انسان در اسلام

چنانست که بموازات پرورش استعدادهای ظاهری و بلکه هماهنگ و همزمان با پرورش و تقویت آنها، استعدادهای باطنی نیز تا بسرحد کمال ممکنه خود میتوانند تقویت یافته و در تمام شئون زندگی بنفع فرد و اجتماع بکار گرفته شوند.

بطور کلی در اسلام روش تربیت چنان است که اجازه میدهد پس از تحکیم اصول و مبانی تربیت اخلاقی و تزکیه نفس از حداقل فرصت حیات (عمر کوتاه انسانی) حداکثر استفاده برای پرورش استعدادهای ظاهری و باطنی و علوی صورت گیرد، بطوریکه در گذشته بزرگترین شخصیتهای جهان علم و دانش (تا وقتیکه تعالیم اسلامی دقیق و هماهنگ در زندگی مسلمانان پیاده میشد) در این چنین مکتبی تربیت یافتند که حتی آثار افکار بلندشان برای مشاهیر و نوابغ جهان غرب امروز، شگفت انگیز و منبع فیض و سرچشمه علم و دانش و کمال و معرفت است که ذکر یکیک موارد در اینجا مقذور نبوده و نقل شواهد بشمار شخصیتهای پرورش یافته در دامان فرهنگ و تمدن اسلامی، موضوع بحث فصل مستقلی را در اصل کتاب تشکیل میدهد و در آنجا بخوبی میتوانیم مورد بررسی قرار دهیم که اگر از جمیع آثار علمی نوابغ و مشاهیر عالم علم که در دامان تمدن اسلام چشم گشوده و تربیت یافته و تا عصر حاضر مقام بلند خود را در جهان دانش قدیم و جدید حفظ

کرده‌اند، تنها اقبانوس وسیعی از معانی و علوم مذکور در آثار "مولوی" را در مقام مثال در نظر بگیریم، درکمال سهولت معلوم میگردد که چگونه متفکر و اندیشمند و عارف شهیر عالم نظری از متفکرین و فلاسفه جهان از گذشته تا حال پیشی گرفته و پاسخ بسیاری از مسائل علمی و تجربی را که دانش بشری پس از سیر مراحل تکامل بس طولانی خود بخصوص از نظر علوم تجربی تازه قادر بکشف حقایق جهان هستی میگردد، مولوی در سیر مراتب کمال معنوی و کشف مجهولات به مرتبه‌ای نایل آمد که اسراری نامتناهی از هستی و حیات را بطور فشرده آنهم در قالب جملاتی بسیار کوتاه (گاهی حتی در یک بیت تنها) بجهانیان عرضه نموده، که از لحاظ عمق و معنی هرگز قابل قیاس با آثار مجموع متفکرین و فلاسفه قدیم و جدید نبوده و بخاطر عمق معانی و جامعیتش است که در هر عصر و دورانی و یا از هرقرنی، تنها قسمتی از معانی و مفاهیم و علوم و حقایق موجود در مثنوی برای ارباب فضل و دانش مگشوف میگردد بطوریکه شخصیت‌های علمی معاصر بمانند "استاد محمدتقی جعفری" پس از هفتصدسال، در ده‌ساله اخیر میتوانند بایکارگرفتن معلومات قدیم و جدید فرهنگ بشر و با استفاده از قرآن و فقه و تعالیم پیشوایان، تفسیری در چهارده جلد از مثنوی را تالیف و منتشر نموده و تازه مدعی باشند که از کثرت

اختصار نتوانسته‌اند حق مطلب را ادا کنند! اما جالبتر از همه اینکه تازه مولوی خود، یکی از شاگردان این مکتب آسمانی (اسلام) بوده که در دامان این دین آسمانی چشم گشوده و پرورش یافته و تربیت خود را مدیون تعالیم آن میدانند (بطوریکه در متن گفتار خود دائما "از تعالیم عالیّه مذکور در قالب آیات قرآنی یا کلمات قصار پیشوایان اسلام یاد می‌کند) و گرچه در این مختصر مجال بحث در جزئیات برنامه تربیتی اسلام نیست اما از روی محصول و مصنوع برنامه وسیع تربیتی این مکتب آسمانی بخوبی میتوان باصالت این تعالیم در انسان سازی پی برد.

چنانکه اشاره شد برنامه تربیتی اسلام شامل کلیه مراحل مختلف حیاتی (قبل از تولد و تمام سنین و مراحل مختلف بعد از تولد تا لحظه مرگ) است که از روی الگوی صحیح و برنامه‌ای منظم برای شخص مجال تعلیم و تربیت اصولی در تمام جهات و جنبه‌ها را داده و از ابتدائی‌ترین و ساده‌ترین مراحل تربیت (از قبیل تمام مراحل تربیت در بکار انداختن استعداد های ظاهری و پرورش استعداد های باطنی و جنبه های علوی و ملکوتی انسانی پس از رفع نقائص روحی و اخلاقی و تزکیه نفس بدرجه کمال ممکنه اش است) را در بر میگیرد، و چون این مکتب آسمانی بمانند حواس انسانی مقهور ظاهر و محسوسات نبوده و شخص را برای

یک زندگی کاملتر و جاودانی بعدی آماده کرده و برنامه تربیتی ظاهری آن نیز چنان

و بهمین لحاظ تا آخرین لحظه عمر و در دم مرگ نیز از نظر تربیت روحی و اخلاقی



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تنظیم شده است که درعین حال علاوه بر حیات مادی و ظاهری گذری به برخوردارهای روحی و معنوی حیات ابدی بذل توجه کامل دارد، از اینرو برنامه سازندگی و تربیتی آن مخصوص بدوره معین از زندگی نشده و شامل تمام مراحل عمر و در تمام سنین گذشته

(و مراحل مختلف تزکیه نفس) هیچگاه شخص را بحال خود رها نکرده و مطابق دستورات و اصول و موازین عقلی، وسایل تربیت صحیح و ارشاد و اصلاح واقعی را با برنامه های منظم و پیش بینی شده ای، فراهم میسازد.